

مجله شبان

مؤسسه «تعلیم» تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۶۷، سال سیزدهم، فوریه ۲۰۱۲

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● «کلام حقیقت»

بخش هشتم: لعنت شریعت‌گرایی

(تت استیوارت)

● عوامل ضروری برای رشد

بخش سوم: اهمیت برقراری روابط عمیق عاطفی

(هنری کلاود/هندریک شانظریان)

● «این» داستان «واقعی» است!

(میشل آقامالیان)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

«کلام حقیقت»

از کشیش تَت استیوآرت

بخش هشتم: لعنت شریعت‌گرایی

«آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی دچار لعنت‌اند.» (غلاطیان ۳: ۱۰، هزاره نو).

تعریف شریعت‌گرایی

در نگاه اول، ممکن است وسوسه شوید که تصور کنید این گفته شدیدالحن از رساله پولس رسول به غلاطیان، خطاب به بی‌ایمانان نوشته شده است. اما مطلقاً چنین نیست، زیرا این گفته خطاب به مسیحیانی نوشته شده که از زندگی بر اساس فیض منحرف شده و دچار لعنت «شریعت‌گرایی» شده بودند. «چگونه است که دیگر بار به‌سوی آن اصول سست و فرومایه باز می‌گردید؟ آیا می‌خواهید آنها را از سر نو بندگی کنید؟» (غلاطیان ۴: ۹). این اصول سست و فرومایه چیست که مسیحیان غلاطیه را اسیر ساخته و شاید و آرامش نجات ایشان را ربوده است؟ این اصول را «شریعت‌گرایی» می‌نامیم. شریعت‌گرایی به‌طور خلاصه یعنی اعتقاد به اینکه شخص گناهکار می‌تواند با تلاش‌های خویش، به نجات خود کمک کند. پیروان این نگرش گرچه ایمان دارند که مرگ مسیح برای نجات فرد ضروری بود، اما برای این منظور کافی نبود، و ایماندار باید با اعمال نیک خود، به کار مسیح بیفزاید. در خصوص تقدیس شخص، بسیاری از شریعت‌گرایان معتقدند که باید با کمک قدرت روح‌القدس از خدا اطاعت کنند و بدینسان، با اطاعت خود، در نجات خویش مساعدت ورزند.

پولس به این علت این تفکر را «سست» می‌نامد که طبق آن، می‌توانیم تأیید خدا را با اعمال ناقص خود کسب کنیم، در نقطه مقابل این نگرش که تأیید الهی از طریق زندگی کامل مسیح و مرگ نیابتی او بر صلیب حاصل می‌گردد. شریعت‌گرایی فرومایه است، زیرا محکوم به شکست است، چرا که اعمال نیک ما ناقص است و به هیچ وجه خشنودی خدا را جلب نمی‌کند. به این ترتیب، آنانی که تحت اصول «شریعت‌گرایی» زندگی می‌کنند، اطمینان واقعی به نجات، و شادی و آرامش ناشی از آن را از دست می‌دهند.

شریعت‌گرایی همچون سرطانی است در قلب کلیسا. آن حمله‌ای مودیانه به انجیل مسیح است. گویی شیطان پی برده که حمله به خصلت اصیل انجیل از درون کلیسا، بسیار مؤثرتر است از مخالفت علنی با آن. گرچه مسیح تعلیم داد که ملکوت او در درون ما است و اینکه آمد تا به ما قلبی تازه بدهد، اما شریعت‌گراها بر امور ظاهری و رفتار بیرونی ما متمرکز می‌شوند.

بسیاری از کلیساها با این موعظه آغاز می‌کنند که تنها ایمان به مسیح موجب نجات می‌گردد، اما به‌تدریج شرایطی برای آن قائل می‌شوند. یکی از نمونه‌های این امر، نگرش کلیساها به تعمید و تأکید آنان بر این امر

است که ایمانداران برای دریافت نجات، باید به شکلی خاص تعمید یابند. بعضی نیز تا آنجا پیش می‌روند که ادعا می‌کنند فقط تعمید خودشان برای خدا قابل قبول است. اعضای کلیسا به سرعت از رفتارهای قابل رؤیتی آگاه می‌شوند که باید به عمل آورند تا ثابت کنند که نجاتشان اصیل است، و می‌آموزند از کدام رفتارها باید اجتناب کنند تا نشان دهند که زندگی‌شان مقدس است. ایشان باید به طرز خاصی لباس بپوشند، با اعضای سایر کلیساها نیامیزند و در همه جلسات کلیسایی حضور داشته باشند. منظور این نیست که این کارها قابل توصیه نیستند، اما پیامی که آنها را همراهی می‌کند قابل سفارش نیست. شریعت‌گرایان به کافی بودن کار مسیح، جدا از هر گونه تلاش انسانی اعتقاد ندارند.

حقیقت این است که انجیل حاوی بهایی است. جی. سی. رایل چنین می‌گوید: «بهای انجیل این است که حق به جانب بودن را کنار بگذاریم و غرور و فریب نیکویی خود را دور بیفکنیم و در مقام گناهکاری مسکین به آسمان برویم.» یکی دیگر از رهبران مسیحی چنین می‌گوید: «مسیحی فقط کسی نیست که از زندگی غیر اخلاقی خود توبه می‌کند، بلکه مهم‌تر از آن، کسی است که از اخلاقی بودن خود نیز توبه کرده است. شخص هر چقدر حق به جانب باشد، وضعش بدتر است.» شریعت‌گرایی موجب حق به جانب بودن و عادل شمردن خویشان است و روحیه‌ای انتقادگر را پدید می‌آورد، حال آنکه فیض خدا موجد فروتنی و صبری محبت‌آمیز با کسانی است که با مسائل عمیق گناه دست به گریبان هستند.

شریعت در زندگی ایماندار

حتی مطالعه گذرای رساله پولس به غلاطیان، خواننده را با سدّ آیات مربوط به شریعت روبرو می‌سازد. پیش از درک شریعت‌گرایی، لازم است نقش شریعت را در تدبیر نجات درک کنیم. متأسفانه بعضی تعلیم یافته‌اند که نجات در عهدعتیق از طریق رعایت شریعت صورت می‌گرفته، و اکنون ما در پیمانی نوین در مسیح قرار داریم که در آن، نجات تنها از طریق ایمان است. بررسی کامل این موضوع مهم از حوصله این مقاله خارج است، اما کافی است یادآوری کنیم که ابراهیم نیز به واسطه ایمان نجات یافت (رومیان ۴: ۲۰-۲۲) و شریعت بعدها پس از او داده شد. نقش شریعت هرگز این نبود که نجات بخشد، بلکه این بود که ما را به سوی نجات‌دهنده هدایت کند. پولس که یهودی غیوری بود و در شریعت تعلیم و تربیت یافته بود، چنین می‌فرماید: «می‌دانیم که انسان نه با اعمال شریعت، بلکه با ایمان به عیسی مسیح پارسا (عادل) شمرده می‌شود.» (غلاطیان ۲: ۱۶). سپس در همین فصل می‌فرماید: «اگر پارسایی (عدالت) از راه شریعت به دست می‌آمد، پس مسیح بی‌هوده مرد.» (غلاطیان ۲: ۲۱). و در ادامه می‌گوید: «آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی دچار لعنت‌اند.» (غلاطیان ۳: ۱۰).

شریعت وقتی ما را از تکیه بر کار تمام‌شده مسیح از جانب ما، دور می‌سازد، همیشه باعث لعنت است، زیرا شریعت فاقد قدرت برای نجات است و فقط ما را اسیر خود نگاه می‌دارد. شریعت به این منظور داده شد تا معیارهای درست خدا را به ما نشان دهد و دل مغرور و حق به جانب ما را با این حقیقت رو در رو سازد

که باید با دستانی خالی به حضور خدا بیاییم و بخشایش پر از رحمت او را دریافت داریم. پولس از کلیسای غلاطیه چنین درخواست می‌کند: «مسیح ما را آزاد کرد تا آزاد باشیم. پس استوار بایستید و خود را بار دیگر گرفتار یوغ بندگی مسازید.» (غلاطیان ۵: ۱). سپس آزادی در مسیح را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «اما آزادی خود را فرصتی برای ارضای نفس مسازید، بلکه با محبت، یکدیگر را خدمت کنید.» (غلاطیان ۵: ۱۳).

مسیح ما را از سر خوردگی ناشی از تلاش برای جلب خشنودی او از طریق اعمال نیک آزاد می‌سازد و رابطه‌ای نوین با خودش را به ما ارزانی می‌دارد، رابطه‌ای که تجلی آن را در محبت قلبی به او و به همسایگانمان مانند خویشتن مشاهده می‌کنیم. مسیحیان شریعت خدا را رد نمی‌کنند، حتی با اینکه قبلاً فکر می‌کردند با آن خصومت دارند (رومیان ۷: ۸). اما اکنون که ایمان آورده‌اند، به‌خاطر آن شکرگزارند، زیرا اگر شریعت نبود، نمی‌دانستیم گناه چیست (رومیان ۷: ۷). دیدگاه درستی که باید مد نظر داشته باشیم، این است که شریعت قادر به نجات نیست، اما آن ضروری است تا نیاز ما را به مسیح نشان دهد، و بالاخره، نمایان سازد که زندگی مانند مسیح چگونه است.

لعنت شریعت‌گرایی

دل انسان گرایشی طبیعی دارد به بیزاری از فیض و چسبیدن به نظام‌های اعتقادی که عادل شمردن خویشتن را ترغیب کند. بنابراین، نباید جای تعجب باشد که در سراسر تاریخ کلیسا، می‌بینیم که شریعت‌گرایی بر آموزه فیض سایه‌افکن می‌گردد. شما اگر معلم یا واعظ حقایق کلام خدا هستید، اخلاقاً موظفید به‌طور کامل درک نمایید که شریعت‌گرایی از چه طریق‌هایی وارد تعالیم خودتان شده است. تلاش من این است که بعضی از انواع «شریعت‌گرایی» را مرور کنم که در طول تاریخ، کلیسا را تضعیف کرده‌اند، تا به این ترتیب، بتوانید علائم «شریعت‌گرایی» را تشخیص دهید و در نتیجه، بتوانید گله خود را نزد نهرهای آب زنده فیض هدایت نمایید.

ضرورت نشانه‌های ظاهری ایمان

بعضی تأیید می‌کنند که عادل‌شمردگی به‌واسطه ایمان است، اما تکذیب‌نامه‌ای به آن می‌افزایند. تعلیم می‌دهند که عادل‌شمردگی شخص از طریق ایمان حاصل می‌گردد، اما باید با نشانه‌هایی از روح‌القدس همراه باشد تا ثابت شود که ایمان شخص اصیل است. ایشان به‌جای اینکه تعلیم دهند عادل‌شمردگی تماماً کار خدا است و تنها به‌واسطه ایمان دریافت می‌گردد، می‌گویند که وضعیت روحانی شخص و وجود برخی تجربیات مذهبی، گواه بر ایمان شخص است. نتیجه این تعلیم این است که ایمانداران را به‌سراغ جستجوی هیجان‌زده تجربیات مذهبی می‌فرستند که غالباً متمرکز است بر تجربیات درونی تا بر واقعیت عینی کار نجات‌بخش مسیح. این تعلیم اکثراً ایماندارانی پدید می‌آورد که احساس می‌کنند باید تجربیاتی روحانی ابداع کنند تا نشان

دهند که ایمانی واقعی دارند. آنانی که فاقد این تجربیات عمیق روحانی هستند، خود را شکست خورده و مطرود حس می‌کنند، بی‌آنکه دلیل آن را بدانند.

افزودن اعمال ایمان

طبق این نگرش، موعظه می‌شود که اطاعت شخص از خدا به‌علاوه کار مسیح بر روی صلیب است که نجات را به‌ارمغان می‌آورد. در کتاب «سیاحت مسیحی»، نوشته جان بانیان، شخصیتی هست به نام «جهل» که در مورد نجات چنین می‌گوید: «من ایمان دارم که مسیح برای گناهکاران مرد، و اینکه من در حضور خدا به‌واسطه پذیرش اطاعت از شریعت او عادل شمرده می‌شوم». بر اساس این تعلیم، کارهای نیک ما به‌واسطه شایستگی مسیح، مورد قبول واقع می‌شود. ایشان تعلیم می‌دهند که مرگ مسیح برای نجات ما کافی نبود، مگر اینکه اعمال نیک خود را به آن بیفزاییم. امروز این تعلیم را در کلیساهایی مشاهده می‌کنیم که اصرار دارند اگر به شکل خاصی تعمیم نگیرید، ایماندار نیستید. ایشان اعمال را به ایمان به مسیح افزوده‌اند. شکی نیست که تعمیم نخستین گام در اطاعت از مسیح است، اما وسیله نجات نیست، زیرا وقتی آن را تبدیل به وسیله می‌کنیم، باز به ورطه لعنت شریعت‌گرایی می‌افتیم.

حفظ ایمان به‌واسطه اعمال نیک

طبق این اعتقاد، انسان به‌واسطه ایمان عادل شمرده می‌شود، اما باید ایمان به مسیح را با اعمال نیک حفظ کند. چنین نگرشی از تعلیم روشن عهدجدید فاصله می‌گیرد، تعلیمی که می‌گوید انسان از طریق ایمان عادل شمرده می‌شود و با مهر روح‌القدس حفظ می‌گردد، و این امر موجب اعمال نیک است. پولس مسیحیان غلاطیه را چنین سرزنش می‌کند: «آیا تا این حد نادانید که با روح آغاز کردید و اکنون می‌خواهید با تلاش انسانی به مقصد برسید؟» (غلاطیان ۳:۳). روح آدمی وقتی از خدا تجدید حیات یافت، نه با اعمال نیکش، بلکه با پیمان فیض‌آمیز خدا از طریق خون مسیح محافظت می‌شود. هیچ چیز نمی‌تواند ایماندار واقعی را از مسیح جدا سازد. لذا آنانی که تعلیم می‌دهند که به‌منظور حفظ نجات، باید در اطاعت زندگی کرد، یک بار دیگر زیر یوغ لعنت شریعت قرار می‌گیرند (اول پطرس ۴:۱۹؛ یهوذا ۲۴؛ اول پطرس ۵:۱ و یوحنا ۱۰:۲۸).

تکیه به اعتقادات درست

این نگرش را کسانی دارند که از نظام اعتقادی مشخصی برخوردارند و معتقدند که همه مسیحیان باید به این نظام پایبند باشند تا مسیحی راستین باشند. البته هیچ جای ابهام نیست که من معتقد به نگرش اصلاح‌شده کتاب‌مقدس هستم، اما می‌دانم که هزاران هزار ایماندار هستند که با ایمان به مسیح نجات یافته‌اند، ولی با من هم‌نظر نیستند. من اگر اصرار داشته باشم که نگرش من یگانه نگرش درست است و آنانی که به این نگرش پایبند نیستند، ایماندار واقعی نیستند، من نیز شریعت‌گرا شده‌ام.

عوامل ضروری برای رشد

بخش سوم: اهمیت برقراری روابط عمیق عاطفی

ترجمه و تلخیص: کشیش هندریک شانظریان

نوشته هنری کلاود

من پس از حدود ۳۰ سال خدمت در کلیسا، معتقد هستم که روابط اعضا با هم، با خادمین و روابط خادمین با هم از بزرگترین مشکلات ما در کلیساها است. افراد با انواع و اقسام مشکلات از جمله تنهایی، احساس شکست و طردشدگی، افسردگی، خشم، یأس و ناامیدی و غیره به کلیسا می‌آیند، ولی به‌ندرت به‌طور مستقیم در ارتباط با مشکلات خود چیزی می‌شنوند و گاهی تنها چیزی که یاد می‌گیرند، انکار یا پنهان کردن مشکلاتشان است تا با عدم پذیرش اعضای قدیمی‌تر کلیسا روبرو نشوند، یا با وارد شدن در خدمات کلیسایی از مشکلات خود فرار کنند یا برای مدتی آن را به فراموشی بسپارند. این مقاله تلاشی است برای تأکید بر اهمیت گسترش روابط سالم، و عمیق، و نقش آن در سلامت و رشد ما خادمین و گروهی که رهبری آنها به ما سپرده شده است. امید است که معلمین و شبانان در باره این موضوع مطالعات بیشتری انجام دهند و درسهای مناسبی در این مورد تهیه و تدریس کنند و در کنار تدریس، شرایطی ایجاد کنند که اعضا نه تنها مطالبی در باره محبت و پذیرش یکدیگر فرا بگیرند، بلکه در عمل آن را تجربه و زندگی کنند. شرایطی ایجاد کنیم و تشویق نماییم که اعضا لااقل با یک یا چند نفر رابطه عاطفی عمیقی برقرار سازند، یکدیگر را درک کنند و بپذیرند، حمایت و تشویق کنند و با قوت روح القدس متبدل شوند و در عیسی رشد کنند.

این مقاله خلاصه ای است از فصل سوم کتاب معروف «تغییراتی که منجر به شفا خواهد شد» به قلم هنری کلاود (Changes That Heal, by Henry Cloud). او در این کتاب، تغییرات لازم برای تجربه شفای روحانی و سلامت روانی و بهبود روابط در زندگی یک ایماندار را معرفی می‌کند. او در دو فصل اول کتاب سه عامل ضروری برای رشد و همشکل شدن با مسیح را معرفی می‌کند. این سه عامل عبارتند از فیض، راستی و زمان. هنری کلاود در فصل سوم کتاب خود در باره اهمیت برقراری پیوند عاطفی و نقش آن در رشد روحانی و سلامت روانی سخن می‌گوید.

پیوند عاطفی چیست

"پیوند عاطفی" عبارت است از توانایی برقراری رابطه یا وابستگی عاطفی با فردی دیگر، توانایی در برقراری ارتباط بسیار عمیق. وقتی دو فرد چنین رابطه‌ای با هم داشته باشند، می‌توانند افکار، رویاها و احساسات خود را بدون هیچ‌گونه ترسی (مخصوصاً ترس از پذیرفته نشدن) به یکدیگر بگویند. در چنین رابطه‌ای فرد می‌تواند خودش باشد.

برقراری چنین روابطی یکی از نیازهای اولیه و اساسی آدمی است. خدا ما را با نیاز و اشتیاق برای برقراری رابطه آفریده است، رابطه با خدا و با دیگر انسانها. انسان موجودی اجتماعی است. در صورت فقدان چنین روابط عمیقی، آدمی به مشکلات روحانی، روانی و عاطفی زیادی دچار خواهد شد. روح ما برای سلامت و بلوغ، نیازمند پیوند با دیگران است. مهم نیست دارای چه ویژگیهای شخصیتی هستیم یا چه موفقیت‌هایی در حیطه‌های مختلف کسب کرده‌ایم، بدون داشتن ارتباط عاطفی عمیق، پیوند بین ما و خدایمان و با دیگر انسانها، سلامت روحانی و عاطفی نخواهیم داشت. ایمانداران زیادی کلام خدا را خوب می‌دانند و خدمات خوبی هم انجام می‌دهند، ولی از آنچه خدا برایشان در نظر دارد بسیار دور هستند. چون به دلایل مختلف نتوانسته‌اند با دیگران روابط عمیق عاطفی برقرار کنند و در پیوند با دیگران مشکل دارند.

در آفرینش خدا، هر چیزی برای رشد نیازمند منبع انرژی و تغذیه است. گیاهان برای رشد نیازمند ارتباط با چیزی غیر از خود هستند. تنه درخت از طریق ریشه‌ها با زمین، خاک و آب ارتباط دارد و از طریق شاخه‌ها و برگها از انرژی خورشید بهره می‌گیرد.

در ارتباط با گیاهان معروفترین تمثیل کلام خدا در فصل ۱۵ انجیل یوحنا یافت می‌شود که عیسی می‌گوید: «من تاک هستم و شما شاخه‌های آن هستید. هر که در من بماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد، چون شما نمی‌توانید جدا از من کاری انجام دهید. اگر کسی در من نماند مانند شاخه‌ای به‌دور افکنده می‌شود و خشک می‌گردد. مردم شاخه‌های خشکیده را جمع می‌کنند و در آتش می‌ریزند و می‌سوزانند.» در آیه ۱۲ او به اهمیت رابطه با او و دیگران اشاره می‌کند: «حکم من این است که یکدیگر را دوست بدارید، همان طور که من شما را دوست داشتم.»

بدون داشتن چنین ارتباطی با خدا و با دیگران، مانند شاخه‌های بریده‌شده تاک، به‌تدریج پژمرده شده، خواهیم مرد. فقدان این دو رابطه در زندگی بسیاری از افراد آنان را با مشکلات و بیماریهای متعددی روبرو می‌سازد.

اساس این حقیقت در کتاب مقدس

چرا نیاز ما به پیوند عاطفی اینقدر شدید است و چرا ناتوانی در برقراری پیوند عاطفی می‌تواند برای سلامت و بهبود ما بسیار مخرب باشد؟ رابطه جزئی از وجود الهی است و ارتباط جزء جدایی‌ناپذیر خلقت او است. هر موجود زنده‌ای برای زنده ماندن نیازمند ارتباط با چیزی دیگر است.

خدا موجودی تنها نیست. ما معتقد به تثلیث هستیم، خدای واحدی که در خود دارای رابطه ای ابدی است، رابطه بین پدر، پسر و روح‌القدس. عیسی بارها به رابطه خود با پدر اشاره می‌کند (یوحنا ۱۴: ۲۴). در دعای معروف خود (انجیل یوحنا، فصل ۱۷) با اشاره به رابطه خود با پدر و رابطه خود با ایمانداران، برای

رابطه ایمانداران با یکدیگر دعا می‌کند. ارتباط نزدیک از اساسی‌ترین حقایق هستی است و اساس شباهت ما با خدا می‌باشد.

خدا محبت است. در انجیل یوحنا می‌خوانیم که «خدا محبت است». خدا در ذات خود و در عمل، محبت است. و از آنجایی که ما به شباهت خدا آفریده شده‌ایم، محبت اساس انسانیت و مسیحی بودن است. یوحنا در رساله خود می‌نویسد: «ای عزیزان، ما باید یکدیگر را دوست بداریم، زیرا دوستی و محبت از جانب خداست. هر که محبت دارد فرزند خداست و خدا را می‌شناسد» (اول یوحنا ۴: ۷).

وقتی درک می‌کنیم که رابطه اساس هستی است، چون خدا در وجود خود رابطه است، آنگاه می‌توانیم درک کنیم که چرا محبت بالاترین ارزش اخلاقی است. می‌توانیم درک کنیم که چرا شریعت در دو قانون محبت به خدا و محبت به همسایه خلاصه می‌شود (متی ۲۲: ۳۷-۴۰). شریعت چارچوب یا راهنمایی برای محبت است، شریعت نشان می‌دهد که در عمل چگونه بر اساس محبت زندگی کنیم.

همانطور که گیاهی را نمی‌توان در جعبه‌ای در اتاقی تاریک و بدون آب و بدون ارتباط با دنیای خارج نگهداری کرد، انسان نیز بدون ارتباط عاطفی مناسب نمی‌تواند رشد کند و بالغ شود. برای رشد و شکوفایی باید در محبت ریشه بدوانیم. برای متبدل و باور شدن و ثمر آوردن باید از محبت خدا و دیگران تغذیه شویم. گاهی فکر می‌کنیم که خودمان به تنهایی می‌توانیم همه نیازهای خود را تأمین کنیم. تصور می‌کنیم که علیرغم انزوای عاطفی و روحانی می‌توانیم رشد کنیم. این امر کاملاً خلاف ماهیت بنیادین جهان هستی است و مشکلاتی جدی به بار خواهد آورد.

ایجاد اختلال در روابط. آدم و حوا آفریده شده بودند تا با خدا و با یکدیگر رابطه‌ای نزدیک داشته باشند. خدا حوا را برای آدم آفرید تا او تنها نباشد. آدم و حوا رابطه‌ای ناگسسته با خدا، با یکدیگر و با خودشان داشتند. خودشان بودند و تضادی وجود نداشت. هیچ دوگانگی در آنها وجود نداشت. نیازهایشان بطور کامل برآورده می‌شد و مشکلی در روابط آنان وجود نداشت، ارتباط عاطفی عمیقی برقرار بود.

آدم و حوا ناطاعتی کردند. برای اولین بار بین آنان و خدا و بین خودشان جدایی افتاد. این امر باعث انزوای آنان شد. آن رابطه اساسی را که نیازمند آن بودند از دست دادند. درد وارد زندگی آنان شد. از آن زمان به بعد بیگانگی مشکل اساسی آدمی گردید. در جایی که محبت کامل حاکم بود، انزوا و تنفر وارد شد.

مشکل اساسی آدمی، رابطه گسسته است و به همین خاطر در کلام خدا به هنگام صحبت از نجات از واژه **مصالحه** استفاده شده است. «زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پُری در او ساکن شود، و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی به وسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. و شما را که سابقاً از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید،

بالفعل مصالحه داده است، در بدن بشری خود به وسیله موت تا شما را در حضور خود مقدّس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد» (کولسیان ۱: ۱۹-۲۲).

پیام انجیل پیام ترمیم و اصلاح رابطه است، اصلاح رابطه با خدا و اصلاح و ترمیم رابطه با دیگران. پیوند عاطفی نیز در باره همین موضوع است. پیوند عاطفی عبارت است از برقراری ارتباط با خدا، با دیگران و با خودمان.

چون در دنیایی سقوط کرده زندگی می‌کنیم، روابط عاطفی سالم به‌طور طبیعی برقرار نمی‌شود. برای داشتن چنین روابطی باید تلاش کنیم. برقراری پیوند عاطفی یک روند رشد است و کاری است پر زحمت. بدون طی کردن مراحل خاص برای برقراری پیوند عاطفی، محکوم به انزوا و بیگانگی هستیم. نه تنها رشد نخواهیم کرد بلکه رو به زوال خواهیم گذاشت.

فیزیکی‌دانان جهان را سیستمی بسته می‌دانند که انرژی محدود موجود در آن هر روزه مصرف می‌شود و اگر از خارج انرژی دیگری به آن افزوده نشود انرژی موجود روزبروز کمتر می‌شود تا جایی که جهان به جایی پر هرج و مرج تبدیل خواهد شد و نهایتاً به سردی و مرگ خواهد انجامید. در حیطه روحانی و روانی نیز اگر ما تنها بمانیم، دنیای ما بیشتر و بیشتر آشفته می‌شود و به اختلالات و بیماریهای متعددی چون افسردگی، احساس پوچی در زندگی، اعتیادهای مختلف، رویاپردازی، انواع ترس، خشم و غیره دچار خواهیم شد.

از دیدگاه رشد

کودک در لحظه تولد از محیطی امن و متصل به مادر، که تمام نیازهایش را بر طرف می‌کند، به محیطی متفاوت و جدای از مادر وارد می‌شود که دیگر نیازهایش خود بخود برطرف نمی‌شود. این برای کودک یک شوک است، یک انزوای عاطفی. سپس مادر مراقبت از کودک را آغاز می‌کند، او را در آغوش می‌گیرد و نیازهایش را برآورده می‌سازد. آغوش گرم مادر به او آرامش می‌دهد، فریادها متوقف می‌شود. نوزاد گرمای آغوش مادر، غذا و محبت مادر را تجربه می‌کند. پیوند عاطفی بین مادر و کودک در حال شکل گرفتن است. با مرور زمان و تکرار این تجربه و ذخیره خاطرات این تجربه دلپذیر، کودک بیشتر و بیشتر احساس آرامش و امنیت می‌کند.

ذخیره این خاطرات به جایی می‌رسد که در مراحل بعدی رشد کودک می‌تواند با مادر خود (یا کسی که او را مورد محبت قرار می‌دهد و از او مراقبت می‌کند) حتی در غیاب او یک رابطه عاطفی برقرار کند. این توانایی به یکباره و به خودی خود به‌وجود نمی‌آید، بلکه در اثر مرور زمان و تکرار این تجربه دلپذیر شکل می‌گیرد. تداوم رابطه محبت‌آمیز و تقویت این رابطه باعث می‌شود که کودک به مرحله دیگری از رشد برسد و خود را موجودی دوست‌داشتنی بداند، حتی در غیاب کسانی که او را دوست دارند.

احساس گرمی و آرامش در زمان فکر کردن در باره فردی که دوستش دارید، حاکی از این است که شما این توانایی را کسب کرده‌اید. این پدیده است که کودک سه ساله را قادر می‌سازد بدون ترس و به تنهایی در حیاط بازی کند، یا حتی فرد بالغ، دور از همسر و فرزندان، در محل کار خود با آرامش خاطر وظایف دشوار خود را به انجام برساند. هر دو از نظر عاطفی احساس امنیت می‌کنند، اگر چه تنها هستند. این توانایی و احساس باعث می‌شود که فرد بتواند روابط خود را گسترش بدهد، در گروه احساس امنیت داشته باشد و نقش فعالی ایفا کند. با مرور زمان بتواند روابط عاطفی عمیق‌تری برقرار کند و نهایتاً ازدواج کند و خانواده خوبی تشکیل دهد. پیوندهای عاطفی می‌توانند ما را تقویت و حمایت کنند تا در اجتماع آن نقشی را ایفا کنیم که خدا در نظر دارد.

عیسی وقتی دعا کرد که پدر در ما باشد و محبت او در ما بماند، در باره همین موضوع دعا می‌کرد. خدا در رابطه خود با ما استوار است. پس از تولد تازه با مرور زمان خاطرات رابطه خدا با خود را ذخیره می‌کنیم، و این امر باعث می‌شود که اطمینان بدست آوریم که خدا در محبت و وفاداری خود استوار است. در کلام خدا بارها و بارها از ایمانداران خواسته می‌شود که اعمال خدا، هدایت‌ها و محافظت او را به یاد آورند. خدا می‌خواهد که با به خاطر آوردن تجربیات روحانی گذشته خود به ما شهادت بدهد تا بیشتر بتوانیم به او اعتماد کنیم.

اهمیت پیوند عاطفی

تحقیقات نشان می‌دهند که فقدان پیوندهای عاطفی، توان فرد برای بهبودی از بیماریهای مختلف، از جمله سرطان، حمله قلبی و سکته مغزی، را کاهش می‌دهد. توانایی فرد در محبت کردن و برقراری ارتباط با دیگران اساس سلامت روانی و جسمانی است. اگر در طول زندگی برقراری ارتباط نزدیک با دیگران (پیوند و دلبستگی) را یاد بگیریم از نظر عاطفی، جسمی و روان‌شناختی و حتی روحانی رشد خواهیم کرد. مطابق با نقشه‌ای که خدا برای ما آدمیان در نظر دارد، پیش خواهیم رفت. اگر دلبستگی و پیوند عاطفی با دیگران را نیاموزیم، رشد ما مختل خواهد شد و با مشکلاتی روبرو خواهیم شد.

اگر برقراری ارتباط عاطفی را در خانواده خود نیاموزیم، راه آسان و میان‌بری برای فراگیری آن وجود ندارد. متأسفانه بعضی از واعظین و کشیشان این امر را دشوارتر می‌کنند.

بارها دیده‌ایم که افرادی منزوی و آسیب‌دیده، با کمک مشاوران مسیحی به نیاز خود به ارتباط عاطفی با دیگران پی می‌برند و با ایجاد ارتباط‌های مناسب با دیگر ایمانداران قدم‌هایی را برای بهبود بر می‌دارند و برای اولین بار منظور از «تحمل بارهای یکدیگر» در غلاطیان ۶: ۲ را درک می‌کنند. و ناگاه واعظ یا معلمی به آنها می‌گوید که مشاوران یا روان‌شناسان با توکل به توانایی‌ها و دانش انسانی می‌خواهند کاری بکنند و بهتر است در مشکلات خود «فقط به خدا توکل کنیم». این گونه توصیه‌ها تاثیراتی بسیار مخرب بر افراد داشته و دارد.

چگونه می‌توان گفت که تاکید بر روابط اشتباه است، وقتی کتاب مقدس بیش از هر چیز دیگری در باره نیاز ما به محبت و وابستگی تعلیم می‌دهد. خود عیسی تعلیم داد که کل شریعت در دو فرمان، یعنی محبت به خدا و محبت به همسایه چون خویشان، خلاصه می‌شود.

یکی از مهم‌ترین وظایف هر شبان یا معلم کلام خدا این است که درد مردم را بفهمد و آنان را یاری و راهنمایی کند تا برای تسکین درد خود کمک بگیرند تا درد آنها تا حدی که ممکن است کاسته شود یا کاملاً بر طرف شود.

بعضی از معلمین و شبانان متأسفانه اهمیت رشد در روابط و نقش و جایگاه آن در روند تقدیس شدن را نادیده می‌گیرند. تقدیس ما به روابط ما با خدا، با دیگران و خودمان بستگی دارد. اگر اشکالی در یکی از این روابط پیش آید، به زحمت خواهیم افتاد. کلام خدا به صراحت دوست داشتن خدا و رابطه ما با خدا را به رابطه ما با دیگران و محبت آنان مرتبط می‌سازد: «ما می‌دانیم که از مرگ گذشته و به حیات رسیده ایم، چون یکدیگر را دوست می‌داریم. هر که دیگران را دوست ندارد، هنوز در قلمرو مرگ زندگی می‌کند.» (اول یوحنا ۳: ۱۴). کاملاً مشخص است که نمی‌توان خدا را دوست داشت، بدون اینکه دیگران را دوست داشته باشیم: «اگر بگوییم که "من خدا را دوست دارم"، درحالی که از دیگران خود نفرت داریم، دروغ گو هستیم، زیرا اگر کسانی را که می‌بینیم محبت نمی‌کنیم، محال است خدایی را که ندیده‌ایم محبت نماییم.» (اول یوحنا ۴: ۲۰).

بعضی از معلمین بیشتر به فکر «درست بودن» الهیات خود و قوانین هستند تا رنج و آسیب مردم. عیسی در متی ۱۲: ۷ در باره این موضوع سخن می‌گوید: «اگر شما معنی این جمله را می‌دانستید که می‌گوید: رحمت می‌خواهم نه قربانی، افراد بی‌گناه را محکوم نمی‌کردید.» در اینجا عیسی از هوشع نبی نقل قول می‌کند. معنی لغتی که رحمت ترجمه شده است، «وفاداری و محبت وفادارانه» است، محبت وفادارانه بین کسانی که احساس می‌کنند متعلق به هم هستند. متأسفانه در کلیساها به مردم آسیب‌دیده معصومی که نیازمند محبت و رحمت هستند به جای کمک به برقراری روابط سالم و تجربه محبت و محبت کردن، توصیه می‌شود که با از خود گذشتگی خدمت کنند و به این وسیله به کمال برسند. سخن فوق‌الذکر مسیح همیشه هشدار است برای ما تا در تعالیم و خدمات خود جایگاه مهمی برای محبت و برقراری ارتباط محبت‌آمیز قائل باشیم.

کسانی که رابطه نزدیکی با خدا دارند و توانایی برقراری پیوند عاطفی با دیگران را کسب کرده‌اند، برای مقابله با سختیها و فشارهای زندگی آمادگی بیشتری دارند و برای پیشرفت در ابعاد مختلف زندگی، رشد روحانی و داشتن زندگی هدفمند مجهزتر هستند.

در شماره آینده دو موضوع عواقب غفلت یا شکست در برقراری پیوند عاطفی و روش یادگیری آن به اختصار شرح داده خواهد شد.

«این» داستان «واقعی» است!

نوشته کشیش میشل آقامالیان

داستانی را باز می‌گویم

رابی بزرگ چون دید بلایی هم‌نژادانش را تهدید می‌کند، بر طبق عادت، به گوشه‌ای از جنگل شتافت تا تأمل کند. آنجا آتشی افروخت، دعایی کرد، و معجزه رخ داد و بلا دور شد. بعدها، شاگردش به گاه خطر، چون بایست دست شفاعت به امید اجابت به درگاه خدا دراز می‌کرد، به خلوتگاه سابق استادش در جنگل رفت و گفت: «ای خداوند عالمیان و آدمیان! دعای مرا بشنو! من آتش افروختن نمی‌دانم، اما دعا کردن را می‌دانم.» دعایی کرد، و معجزه رخ داد و بلا دور شد.

عمر او نیز به سر آمد و رابی دیگری به جای او نشست. او که می‌خواست باری دیگر هم‌نژادانش را نجات دهد، به کنج جنگل خزید و چنین با خدا راز دل گفت: «من نه آتش افروختن می‌دانم و نه دعایی بلدم، ولی خلوتگاه رابی‌های قبلی را می‌شناسم و باشد که همین کارساز باشد.» و این کارساز شد؛ معجزه رخ داد و بلا دور شد.

او نیز رفت و وظیفه بلاگردانی را به رابی دیگری سپرد. این یک، روزی، در همان حال که بر صندلی خود نشسته و رخ در دستانش پنهان کرده بود، به خدا گفت: «من نه آتش افروختن می‌دانم، نه دعا کردن، و نه می‌دانم خلوتگاه جنگلی رابی‌های سابق کجاست. از من جز این کاری ساخته نیست که داستانی را بازگویم و باشد که همین کارساز باشد.» و همان کارساز بود! (از کتاب *دروازه‌های جنگل*، نوشته‌الی ویزل)

در داستان بالا، قدرت داستان به زیباترین شکل بیان شده است، گویی «داستان» به تک‌سواری می‌ماند که در قدرت و تأثیر با عوامل آئینی برابری می‌کند، و از آن به همان اندازه معجزه می‌زاید که از آن مراسم. یکی از تضادهای عجیب نزد ما ایرانیان آن است که از یک سو طبع ما قرابت شگرفی با داستان و داستان‌گویی دارد و از سوی دیگر، در محاوره اغلب «قصه» را در معنای منفی به کار می‌گیریم و مثلاً می‌گوئیم: «شما این حرف‌ها را باور نکنید، اینها همه‌اش قصه است.» مدتی قبل کتابی فلسفی را ویرایش می‌کردم و به ترجمه‌ای برخوردیم که تا اندازه‌ای گویایی این تناقض است. در متن انگلیسی آمده بود:

Histories of philosophy are not normally designed to be read through in bed.

مترجم ترجمه کرده بود:

کتاب‌های مربوط به تاریخ فلسفه را نمی‌توان مانند کتاب داستان، در شب هنگام خواب خواند.

همان‌طور که می‌بینیم، در متن انگلیسی اشاره مستقیم به کتاب داستان وجود ندارد و نویسنده می‌توانسته هر نوشته ساده و آسان‌فهمی را در نظر داشته باشد، ولی ذهنیت مترجم آشکارا این بود که کتاب داستان، زیاد به فکر کردن نیاز ندارد چون ذات «داستان» اساساً چنین است. این دیدگاه از سویی، درست و از سویی نادرست است. بی‌تردید داستان‌هایی با این کیفیت وجود دارند که هدفشان تنها سرگرم کردن خواننده و منحرف کردن توجه آنها از اشتغالات زندگی روزمره است. به این گونه ادبیات معمولاً *escape literature* می‌گویند، یعنی ادبیاتی که در آن ذهن به فراسوی امور روزمره پر می‌کشد و مدتی به روح و جان خواننده استراحت می‌دهد. برخی از نمایشنامه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی، به خصوص برنامه‌های طنز، به همین منظور ساخته می‌شوند. البته این به معنای بی‌محتوایی آنها نیست. اما اولاً چنین مفهومی از داستان، اخص از مفهوم آن است، یعنی همه داستان‌ها این خصوصیت را ندارند و هستند داستان‌هایی بسیار جدی و پیچیده که نه تنها باید بارها آنها را خواند بلکه درباره محتوایشان به تأمل نشست و حتی برای بهتر فهمیدنشان یکی دو نقد و معرفی هم خواند. چند سال قبل رمان مفصلی از کارلوس فوننتس به نام *پوست/ند/ختن* خواندم که با وجود ترجمه بسیار زیبایی کتاب که خود یک شاهکار بود، فهم داستان را دشوار می‌یافتم، نه تنها به سبب پیرنگ (طرح) آن، بلکه همچنین مضمون و محتوایی که گاه احساس می‌کردم در هزارتوی آن گم شده‌ام. بنابراین هر داستانی هم آسان‌فهم نیست، و از سویی چنین نیست که تمام کتاب‌های فنی و فلسفی و غیره دشوار و دیرباب باشند. برای مثال، *تاریخ فلسفه* برتراند راسل یا کتاب پروفیسور مک‌گراث به نام *ایده خطرناک مسیحیت*، در معرفی جنبش پروتستان، چنان جذاب و پرکشش‌اند که صرف‌نظر از اینکه شخص با تمام دیدگاه‌های نویسنده موافق باشد یا نه، به معنای واقعی کلمه نمی‌تواند کتاب را زمین بگذارد. لاقلاً برای من چنین بود. نتیجه این مقدمه آنکه هر «داستانی» آسان‌فهم نیست، و هر کتاب «تخصصی» هم دیرباب نیست. بنابراین، برداشت خود را از داستان باید تغییر بدهیم. داستان همیشه آسان نیست، و داستان همیشه محتوایی کم‌مایه و بی‌ارتباط با واقعیات و حقایق زندگی ندارد. بلکه داستان ظرفیت آن را دارد که پذیرنده محتوایی عمیق و دگرگون‌کننده و مرتبط با واقعیت‌های زندگی داشته باشد.

ایرانی و داستان

البته سخن گفتن از قدرت داستان و داستان‌گویی کاری نیست که در مقاله‌ای مختصر پرداختن به آن ممکن باشد، اما همان‌گونه که اشاره کردم طبع ما ایرانیان به‌گونه‌ای است که اساساً داستان را بسیار دوست داریم و به قول استاد بسیار ارجمندی، آنگاه که شعر می‌گوییم و داستان می‌نویسیم اغلب جدی‌تر از زمانی هستیم که به قول معروف «جدی» هستیم! فراموش نکنیم که هنوز در گوشه و کنار میهن عزیزمان، نقال‌هایی که شاید چندان هم سواد خواندن و نوشتن نداشته باشند، داستان‌های شاهنامه را باز می‌گویند و هنوز نام کوچک و خانوادگی بسیاری از ما ایرانیان برگرفته از «شاهنامه» یا داستان‌های ماندگار ادبیات فارسی است. همچنین در خانه بسیاری ایرانیان، به هر دین و مرامی که باشند، «حافظ» جایگاهی دارد، حتی اگر شده برای تفأل

زدن به آن مراجعه کنند. «گلستان» و «بوستان» و نغزگویی‌ها و حکایات شیرین شیخ اجل، سعدی، هم جای خود دارد. چنین می‌نماید که ساختار داستانی یا شعری به‌گونه‌ای است که از سوی کاملاً مُعطف و ورزپذیر است و پیچیده‌ترین مفاهیم را می‌تواند در خود جای دهد و از سوی دیگر، توانمندی خواننده را برای ادراک این گونه مفاهیم می‌افزاید.

فیلسوفان و داستان

از اینجاست که به اهمیت تخیل می‌رسیم. طبیعت انسانی ما به گونه‌ای است که هرگاه تخیل ما هدف قرار می‌گیرد و بارور می‌گردد، حقایق را بهتر می‌فهمیم، ربط و نسبت ایده‌ها و مضامین را بهتر در می‌یابیم و حتی در آموزش دادن هم موفق‌تر هستیم. بی‌سبب نیست که برخی از برجسته‌ترین فیلسوفان جهان نیز برای شرح و گسترش افکار خود به داستان‌نویسی پرداخته‌اند و بسا داستان‌نویسانی که در اصل فیلسوفند. چه کس می‌تواند منکر قدرت تمثیل‌های افلاطون شود که در قالب داستانی کوتاه، اندیشه‌های فلسفی خود را شرح می‌دهد؟ افلاطون در تمثیل معروف غار در کتاب **جمهوریت** (پولتیا)، اسارت انسان را در بند محسوسات و آنگاه آزادی او و میل کردنش را به سوی حقیقت و معنا شرح می‌دهد. فیلسوف بزرگ ارسطو نیز که در زمینه نمایش و داستان دیدگاه‌های قابل‌ملاحظه‌ای دارد، نقش نمایش و تراژدی را – که شکلی از داستان هستند – در نهایت کاتارسیس پالایش روان می‌داند.

می‌توان همچنین به ولتر اشاره کرد که *کاندید* را نوشت، یا ژان ژاک روسو که *میل* را در بیان فلسفه تعلیم و تربیت خود به نگارش در آورد و یا ژان پل سارتر که تهوع را نوشت و در قالب صحنه‌ها و تصاویر داستان، درک خود را از ماهیت آدمی و دغدغه‌های وجودی او بیان داشت ... و فهرست این نام‌ها همچنان ادامه دارد.

مسیحیت و داستان

بالاخر و عالی‌تر از تمامی این نمونه‌ها، قدرت داستان‌گویی آن بزرگ‌مرد ناصری قرار دارد که یکی از بزرگ‌ترین داستان‌های عالم را چنین آغاز کرد: «مردی دو پسر داشت، پسر کوچک‌تر ...» و این داستانی است که با همه سادگی‌اش، تا ژرفای وجود انسان نفوذ می‌کند و نیازی بسیار حساس را در روان او نشانه می‌گیرد.

خوشبختانه، آگاهی بر قدرت داستان سبب شده است تا عده‌ای با دستمایه قرار دادن حقایق ایمان مسیحی، یا به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، آثاری ماندگار پدید آورند. سیاحت مسیحی اثر جان بانیان، همچنان در جهان خوانده می‌شود و همچنان داستان آن ذهن خواننده را مسحور و معطوف به حقایق ایمان مسیحی می‌سازد. مجموعه *نارنیا* و *سه‌گانه فضا* و *شکاف عظیم سی*. اس. لوئیس همچنان در جهان خوانده می‌شود و میلیون‌ها نسخه از آنها به فروش رسیده است و همچنان فیلم و نمایشنامه از این داستان‌ها ساخته می‌شود. گفتنی

است که از کتاب‌های یادشده از لوئیس، مجموعه *نارنیا* و *شکاف عظیم* به فارسی ترجمه شده‌اند و سه‌گانه فضا هنوز ترجمه نشده است. آثار داستانی دیگری نیز مانند *به کجا می‌روی؟* اثر هنری سینکویچ، *راز اقلیم آسمانی*، اثر میکا والتاری، *بن‌هور* اثر لو والاس، *ارباب حلقه‌ها* اثر تالکن، *فانتاستس* اثر جورج مکدانلد، و *ابله* اثر معروف داستایوسکی، و قصه‌های هانس کریستیان آندرسن، که اگرچه مانند *سیاحت مسیحی*، پیوندی آشکار با حقایق ایمان مسیحی ندارند ولی سخت متأثر از رخدادهای تاریخی مسیحیت، یا فلسفه و جهان‌بینی و اصول اخلاقی آن هستند. چه کس می‌تواند *ابله* را بخواند و خصوصیات شاهزاده میشیکن را که حتی نامش نیز شبیه نام مسیح است، در بسیاری موارد به مسیح مانند نکند؟ چه کسی می‌تواند *برادران کارامازوف* داستایوسکی را بخواند و ارتباط آن را با مغز پیام انجیل تشخیص ندهد؟ مگر می‌توان *آناکارنینای* تولستوی را خواند و اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم نویسنده را به آیات و مفاهیم انجیل نادیده گرفت؟ مگر می‌توان *بینوایان* ویکتور هوگو را خواند و حضور «فیض» را در انسانیت تابناک کشیش در برخوردش با ژان والژان نادیده گرفت؟

خوشبختانه، اکثر این آثار، اگر نه همه‌شان، به دست مترجمان توانمند ایرانی به فارسی ترجمه شده و گاه از یک کتاب چندین ترجمه خوب می‌توان یافت. اگر دامنه بحث را محدودتر کنیم و به نگاهی به کتاب‌های ناشران مسیحی به زبان فارسی بیندازیم، برخی آثار داستانی بسیار محبوب و ماندگار خواهیم یافت: مانند *بر پی عیسی* اثر چارلز شلدون، *نوجوانان چه می‌جویند؟* داستان واقعی فعالیت و خدمت شادروان کشیش ویلکرسن میان نوجوانان نیویورک که به این عنوان‌ها می‌توان برخی از کتاب‌هایی را نیز که اخیراً در این زمینه ترجمه شده‌اند، اضافه کرد مانند *مرد آسمانی*، *شعله سوزان* و *فروزان* و

الاهیدان و داستان

نکته جالبی که اخیراً در بین برخی از الاهیدان برجسته مسیحی مشاهده کرده‌ام، رو آوردن این نویسندگان به داستان‌نویسی و گنجاندن نگرش‌های الاهیاتی خود در قالب داستان است. و انصافاً که چه داستان‌های زیبایی از خامه آنها تراویده است. برای مثال دکتر بن ویتترینگتن Ben Witherington پژوهشگر نامدار عهدجدید مجموعه‌رمان‌هایی نوشته است که موضوع آنها عمدتاً به عهدجدید و تاریخ قرون اولیه مسیحیت ارتباط دارد و انسان با خواندن این رمان‌ها، با مسائل تاریخی فراوانی در زمینه نسخه‌های عهدجدید، فضای رومی-یونانی فلسطین در روزگار عیسی، آداب و رسوم آن دوره و وضعیت زندگی مسیحیان اولیه آشنا می‌شود. به قول معروف، رمان می‌خواند و تاریخ و الاهیات هم می‌آموزد. آلیستر مک‌گراث نیز داستانی به سبک سی. اس. لوئیس به نام *برگزیدگان* (گامشمار *ابین*) نوشته است که البته در مقام سنجش با اثر ماندگار *گامشمار نارنیا* نیست. و یا می‌توان به کتاب بسیار معروف دکتر گرد تاینس محقق آلمانی عهدجدید به نام *بر سایه مرد جلیلی* اشاره کرد که در قالب داستانی بسیار پرکشش، به بازسازی تاریخی زندگی عیسی مسیح

پرداخته است. این کتاب در زمان نگارش این مقاله به ۱۷ زبان جهان ترجمه شده است و به مراتب بیش از کتاب‌های تخصصی و فنی پروفیسور تالیسن خواننده دارد.

یکی از نکات بسیار جالب در مورد ادیب و نویسنده بزرگ مسیحی، سی. اس. لوئیس این است که همان نگرش‌های الاهیاتی خود را که غالباً خواندن و درکشان برای خواننده متوسط دشوار است، در قالب رمان درآورده و درک آنها را آسان‌تر گردانیده است. برای مثال، در کتاب مسئله رنج مطالبی را درباره ماهیت رنج و غیره بیان داشته، و آنگاه دوباره پاره‌ای از این مطالب را در قالب دیالوگ‌های شخصیت‌های داستان شکاف عظیم آورده است.

درباره سبب رو آوردن برخی الاهدانان به داستان و رمان و اهمیت این ژانر نزد آنها، بسیار می‌توان گفت که البته از حوصله این مقاله بیرون است و شاید در مقاله‌ای دیگر مفصلاً به این مطلب پرداختم، اما شاید نقل این مطالب زمینه پذیرش این موضوع را در ذهن خواننده ایجاد کرده باشد که نقش داستان و داستان‌گویی را، به‌ویژه در خدمت مسیحی، نمی‌توان دست کم گرفت و داستان فقط برای کلاس‌های کانون شادی نیست. داستان فقط برای بچه‌ها خوب نیست، و بزرگسالان هم با شنیدن داستان «بچه» نمی‌شوند، بالعکس این بچه‌ها هستند که با شنیدن داستان «بزرگ» می‌شوند.

حال سخن کوتاه می‌کنیم تا به برخی از نتایج عملی بحث خود در زمینه خدمت مسیحی اشاره کنم.

خادمان مسیحی و داستان

اولاً، خادمان مسیحی باید با آگاهی بر اهمیت داستان، خود را به فن داستان‌گویی آشنا سازند. اغلب مثال و داستان در موعظه، اگر خوب و مناسب باشند، بر تأثیرگذاری پیام موعظه می‌افزایند و بسا که حتی خود، پیام موعظه باشند. از نظر من، شأن داستان به اندازه‌ای بالاست که گاه حتی نیاز به این نیست تا داستانی در تأیید فلان و بهمان نکته موعظه یا تشریح آن ذکر کنیم، بلکه کافی است تا داستانی را، به بهترین شکل ممکن، بیان کنیم تا «معجزه رخ دهد»!

مثال و داستان به طریق قیاسی عمل می‌کند، به این ترتیب که شنونده را از مقدماتی که برای او آشناست به سوی نتایجی پیش می‌برد که بر او مجهول بوده یا خود به آنها نرسیده است. همچنین سبب می‌شود تا شنونده در کلنجار ذهنی خود با مسائل انتزاعی و ذهنی، نقاط اتکایی داشته باشد که این تلاش را برای او به فعالیت تبدیل کند. اما برای داستان‌گویی، باید با داستان مأنوس شد و از این رو خادمان خدا نباید از اینکه مدتی از وقت خود را به خواندن ادبیات بگذرانند، چه مسیحی و چه غیرمسیحی، شرمسار باشند و احساس عذاب وجدان کنند. داستان و ادبیات فقط برای سرگرمی و وقت‌گذرانی و تفنن و غیره نیست.

ثانیاً، خادمان و مسیحیانی را که دست به قلم هستند، باید تشویق کرد تا در حوزه داستان‌نویسی فعال‌تر باشند. صرف منابع مادی و معنوی در این زمینه، بیهوده نیست و بنده معتقدم که ادبیات مسیحی در زبان فارسی، به‌خصوص در زمینه داستان فوق‌العاده فقیر و کم‌مایه است و باید توجه بیشتری به آن شود.

امیدوارم که این بار که خواستیم موعظه‌ها درسی تهیه کنیم، به داستانی مرتبط با آن، و یا حتی به بیان آن در قالبی داستانی، به همان اندازه بیندیشیم که به سایر لوازم تهیه موعظه اندیشیده‌ایم. مقاله را با نقل‌قولی از الی ویزل به پایان می‌برم. ویزل در جایی گفته است: خدا بچه‌ها را دوست دارد، چون با تولد هر نوزادی، داستانی آغاز می‌شود و خدا داستان را دوست دارد!